

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال ششم، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۹۴

صفحات: ۲۱-۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۲۸

نقد رمان «لم نعد جوارى لکم» سحر خلیفه بر اساس نظریه‌ی سیمون دو بوآر

روح اله صیادی نژاد*
زهرا مرتضایی**

چکیده

نقد زن محور (فمینیستی) یکی از شاخه‌های نقد ادبی است که به بررسی رابطه‌ی متن ادبی با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فمینیستی می‌پردازد و نشان می‌دهد که تصویر ارائه شده از زنان تا چه حد به تصویر واقعی آنان نزدیک است. سحر خلیفه نویسنده‌ی معاصر فلسطینی در رمان «لم نعد جوارى لکم» دیدگاه‌های فمینیستی خویش را منعکس نموده و از نظریه‌ی نظریه‌پردازان فمینیسم تأثیر پذیرفته است. اوج این تأثیرپذیری را در نظریه‌ی فمینیستی - اگزستانسالیستی سیمون دو بوآر ناقد و نظریه‌پرداز فرانسوی مشاهده می‌کنیم. سحر خلیفه در این رمان با تأثیرپذیری از عقاید فمینیستی بوآر در خصوص فرهنگ جوامع و ظلم آن نسبت به زنان به بررسی شخصیت‌های رمانش پرداخته است؛ لذا در این جستار به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی با تکیه به نظریه‌ی فمینیستی - اگزستانسالیستی بوآر به ارائه‌ی نقدی زنانه محور از این رمان می‌پرداخته شد. دستاورد پژوهش بیانگر آن است که نویسنده، زنان رمانش را گاه زنانی منفعل، مقهور، تسلیم، احساسی، ترسو و سنت‌گرا به تصویر کشیده و گاه تحت تأثیر عقاید آزادی‌خواهانه‌ی بوآر آنان را به سنت‌شکنی و هنجارگریزی سوق داده است.

کلید واژگان: سحر خلیفه، سیمون دو بوآر، نقد رمان.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه کاشان. (نویسنده مسئول، ایمیل: saiiadi57@gmail.com)

** دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه ایلام. (z.m682013@gmail.com)

مقدمه

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با ورود خیل عظیم زنان به عرصه‌های گوناگون اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی، فعالیت‌های محدود آنان تا حدودی گسترش و نظریه‌ی فمینیستی به عنوان یک مبحث پژوهشی در دوره‌ی معاصر مطرح گردید. جریان فمینیسم در اواخر دهه‌ی شصت میلادی به عنوان جنبشی مخالف با وضعیت انسانی موجود که موجبات رنج و سختی زنان را فراهم آورده بود، شکل گرفت (راغب، ۲۰۰۳: ۶۵۰).

برخی از ناقدان «اتاقی از آن خود»^۱ از «ویرجینیا وولف»^۲ را سرآغاز نقد فمینیستی می‌دانند. وولف در این اثر بر این باور است که در یک جامعه‌ی مطلوب، افراد باید دو جنسی باشند، به عبارت دیگر، زنانگی و مردانگی وجود داشته باشد، اما هیچ‌یک بر دیگری غالب نگردد، چرا که در صورت غلبه‌ی هر یک از این احساسات، جامعه به سمت علایق آن جنسیت سوق می‌یابد (ویستر^۳، ترجمه دهنوی، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

بارزترین ویژگی مکتب نقدی فمینیستی نسبت به دیگر مکاتب نقد ادبی قرن بیستم، تنوع و کثرت‌گرایی در این مکتب است. به علاوه، شروع کار این مکتب با فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بر وسعت نظریه‌های ارائه شده در آن افزود. در ادامه، نظریه‌های بسیاری با عنوان نقد فمینیستی مطرح شد. عده‌ای با تکیه بر نظریات دیگر چون روانشناسی و نقد پسااستعماری و نشانه‌شناسی و ساختار شکنی به تحلیل فمینیستی آثار ادبی پرداختند و به این ترتیب نقد‌های فمینیستی - روانکاوانه، فمینیستی - نشانه‌شناسانه و... شکل گرفت. عده‌ای به بررسی زبان زنان و عده‌ای به بررسی کارکرد شخصیت زن در داستان‌های نویسندگان مرد یازن پرداختند (محمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۸).

در سال ۱۹۴۹ با انتشار کتاب «جنس دوم»، اثر نویسنده‌ی فرانسوی، سیمون دو بوآر^۴، علایق فمینیستی بار دیگر ظاهر شد. دو بوآر در این اثر که از آن به عنوان بنیادی‌ترین اثر فمینیسم قرن بیستم یاد می‌شود تصریح می‌کند که «جامعه‌ی فرانسه و دیگر جوامع غربی، مردسالارند، بدین معنا که تحت تسلط مردان‌اند» (برسلر^۵، ترجمه عالی‌دینی فرد، ۱۳۸۶: ۲۰۱).

پیشینه‌ی تحقیق

در زمینه‌ی تحلیل فمینیستی آثار ادبی، تاکنون مطالعات و پژوهش‌های اندکی صورت گرفته است که مهمترین آنها عبارتند از:

ابویسانی و کاری (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل رمان «زینب» بر اساس نقد فمینیستی» در پژوهش‌نامه‌ی نقد ادبی با تکیه بر فاکتورهای مهم نقد فمینیستی به تحلیل رمان زینب پرداخته است.

محمدی و همکاران (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «نقد فمینیستی داستان کوتاه مردی در کوچه از غاده»

۱. One's Own. A Room of

۲. virginia woulf

۳. Webster

۴. Simone De Beauvoir

۵. Bersler

السمان» در مجله‌ی زبان و ادبیات عربی با تکیه بر دیدگاه اصالت وجود سیمون دوبوار نظریه پرداز فمینیست فرانسوی نقدی ساختار شکنانه از اثر مذکور ارائه داده است.

روزبه و طالبی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «نقد فمینیستی مجموعه داستان‌های شیوا ارسطویی» در فصلنامه‌ی تخصصی علوم ادبی به نقد آثار ارسطویی از دو دیدگاه نقد زنان و جلوه‌های زن پرداخته است. حسینی و جهان بخش (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «سیمای زن در رمان‌های برگزیده ی محمد محمد علی با تاکید بر نقد ادبی فمینیستی» در مجله‌ی فرهنگ و هنر دانشگاه تهران با تکیه بر کتب جامعه شناسی و فمینیستی به نقد اثر مذکور پرداخته است.

مرادخانی و طالبی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «نقد رمان دختر خاله و نکوگ» از فریده خرمی در مجله‌ی زن در فرهنگ و هنر، به نقد این اثر از دو دیدگاه نقد زنان و جلوه‌های زن پرداخته است. در حوزه‌ی تحلیل فمینیستی آثار سحر خلیفه تا به حال هیچگونه مطالعه‌ای صورت نگرفته است و این تحقیق در نوع خود بدیع و نو می باشد.

سوال‌های این بررسی عبارتند از:

- ۱- سحر خلیفه چگونه در آثار خویش از نظریه‌ی فمینیستی سیمون دوبوار تأثیر پذیرفته است؟
- ۲- انعکاس عقاید فمینیستی سحر خلیفه در رمان‌ها به چه صورت است؟
- ۳- آیا بافت موقعیتی جامعه‌ی سنت گرای فلسطین بر تأثیر پذیری نویسنده‌ی مذکور از نظریه‌ی جنس دوم بوآر تأثیر داشته است؟

در این مقاله به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی به تبیین رمان «لم نعد جوارى لکم» بر اساس نظریه فمینیستی - اگرستانسالیستی سیمون دوبوآر ناقد و نظریه پرداز فرانسوی پرداخته می شود.

معرفی سحر خلیفه

سحر خلیفه نویسنده‌ی فلسطینی در سال (۱۹۴۱م) در زمانی که کشورش مملو از مشکلات بود و انگلستان قیمومت فلسطین را در اختیار داشت، دیده به جهان گشود (میرزایی و همکاران، ۱۱: ۲۰۱۱). وی تحصیلات ابتدایی تا دبیرستان را در عمان سپری کرد؛ سپس تحصیلات دانشگاهی را در رشته‌ی ادبیات انگلیسی از دانشگاه «بیرزیت» کرانه‌ی غربی رود اردن به پایان رساند و با اخذ بورس تحصیلی، فوق لیسانس خود را در دانشگاه «شبل هل» ولایت نورث کارولینا و دکترای پژوهش‌های زنان را در دانشگاه آیوایالت متحده‌ی آمریکا گذراند (زیدان، ۱۹۹۹: ۲۳۶).

دوره‌ی جوانی این نویسنده‌ی عرب سرشار از هیجانات و حرکات جنجالی بود و این بهانه‌ای بود تا خانواده‌اش وی را به ازدواجی سنتی و شتابزده مجبور سازند؛ ازدواجی که پس از سیزده سال حاصلی جز ناکامی در بر نداشت و به جدایی منتهی گردید (دراج، ۲۰۰۴: ۱۶۰-۱۶۵). او پس از جدایی از همسرش، زندگی خود را وقف نوشتن آثار ادبی و فعالیت‌های اجتماعی ساخت و در پی تلاش‌های بی دریغش رمان‌های زیبایی به نگارش درآورد که اکثر آن‌ها بارها به چاپ رسیده و به سیزده زبان زنده‌ی دنیا ترجمه شده است؛ دلیل اصلی ترجمه‌ی آثار وی را می توان در پرداختن به موضوع آزادی زنان عرب دانست

(أسطه، ۱۹۹۸: ۴۳۳). مهم ترین رمان های وی عبارتند از: ۱- لم نعد جوارى لکم (۱۹۰۶م)، ۲- الصبار (۱۹۷۶م)، ۳- عباد الشمس (۱۹۸۰م)، ۴- مذکرات إمراه غیر واقعیه (۱۹۸۶م)، ۵- باب الساحه (۱۹۹۰م)، ۶- المیراث (۱۹۷۷م)، ۷- صوره و أیقونه و عهد قدیم (۲۰۰۲م)، ۸- ربیع حار (۲۰۰۵م)، ۹- أصل و فصل (۲۰۰۹م) (القاسم، ۲۰۰۳: ۸۷).

خلیفه برنده ی جوایز ادبی بسیاری است؛ از جمله: جایزه ادبی «أسر بمورافیا»، جایزه ی «سرفانتس»، جایزه ی «نجیب محفوظ» برای رمان "صورة أیقونه و عهد قدیم"، جایزه ی ویژه ی خوانندگان در فرانسه برای رمان "ربیع حار" و جایزه ی «سیمون بوفوار فرانسوی» که به دلایل سیاسی و میهنی از پذیرش آن امتناع کرد (عسگری، ۱۳۹۰: ۶۵-۸۰).

او هم اکنون مدیریت مرکز رسیدگی به امور زنان و خانواده در نابلس را به عهده دارد. یکی از مهمترین رمان های وی، رمان «لم نعد جوارى لکم» است که در آن از بسیاری از عقاید بوآر تأثیر پذیرفته است.

خلاصه ی رمان

رمان «لم نعد جوارى لکم» از زاویه دید دانای کل روایت شده و با به تصویر کشیدن عشقی عجیب و مبالغه آمیز میان «سامیه»، دوشیزه های زیبارو و عبدالرحمن جوانی نقاش و انقلابی آغاز می گردد؛ پس از مدتی عبدالرحمن به دلیل فعالیت سیاسی، به دست اشغالگران دستگیر و به مدت هفت سال روانه ی زندان می گردد؛ پس از وقوع این حادثه، سامیه، به عشق خویش خیانت و با شخص ثروت مند از دواج می کند و به همراه وی راهی آمریکا می گردد. عبدالرحمن در زندان پس از شنیدن خبر از دواج وی با شکستی سخت و جبران ناپذیر مواجه می گردد. پس از گذشت یک سال، همسر سامیه از دنیا می رود و وی به همراه خواهرش «نسرین» مجدداً به وطن باز می گردد؛ سامیه در بدو ورود به رام الله کتابخانه ای بزرگ افتتاح و ریاست آن را عهده دار می گردد. عبدالرحمن پس از رهایی از زندان به وطن باز می گردد و به صورت اتفاقی در کتابخانه، سامیه را ملاقات می کند؛ سامیه که پس از به زندان افتادن عبدالرحمن و وفات همسرش به بیماری افسردگی مبتلا شده، با دیدار عشق قدیمی، بیماری را فراموش و وضعیت روحی اش بهبود می یابد و از خیانت خویش در حق معشوقش به شدت اظهار پشیمانی می کند؛ اما عبدالرحمن دلایل وی را هرگز نمی پذیرد و تا پایان داستان، وی را به باد سرزنش می گیرد؛ ولی در نهایت با وجود سرزنش های بسیار، مجدداً سامیه را پذیرفته و به وی دل می بندد.

از میان دوستان آنها «ایفیت» و «شکری» زن و شوهری هستند که مدام به نزاع و درگیری با یکدیگر مشغولند؛ ایفیت به دلیل بی مهری همسرش و بیزاری از او به بیماری روحی و روانی دچار شده و همچنان تا پایان رمان با این بیماری دست و پنجه نرم می کند؛ وی با دوست همسرش «فاروق»، مردی فرصت طلب و فریکار که به ظاهر مدافع حقوق زنان است؛ مخفیانه رابطه ای عمیق برقرار می کند؛ رابطه به قدری صمیمانه است، که روزی ایفیت در حین صحبت با فاروق از فرزند کوچکش نینا غافل می گردد، فرزند به درون دریا می افتد و خفه می شود.

بخش دیگر از شخصیت داستان را زنی هنرمند و نقاش به اسم «سهی» به خود اختصاص می‌دهد؛ وی به دلیل مشکلات دوران کودکی به بیماری روحی و روانی مبتلاست؛ این بیماری آنقدر شدید است که وی را به سمت اعتیاد سوق می‌دهد؛ سهی در کودکی بارها نظاره گر ضرب و شتم مادرش به دست پدر بی‌رحم، ستم‌پیشه و مشروب‌خوارش بوده است؛ مشاهده‌ی این مناظر هولناک، مرد را در ذهن سهی به موجودی بی‌رحم و غیرقابل تحمل تبدیل می‌کند و این اصلی‌ترین عاملی است که وی را از ازدواج با «بشار» جوانی هنرمند و لایق باز می‌دارد؛ در پایان رمان، سهی برای ترک اعتیاد از رام‌الله خارج و به سوریه سفر می‌کند.

«سمیره» آخرین شخصیتی است که در این رمان به تصویر کشیده شده، او زنی بسیار دانا و تحصیلکرده است که نامزد پسر دایی‌اش، «ربیع»، است؛ ربیع برای ادامه‌ی تحصیل به مدت دو سال به انگلستان سفر می‌کند و در آنجا عاشق دختری انگلیسی به نام «دوروثی» می‌شود؛ ربیع علی‌رغم تمام وفاداری‌های سمیره او را فراموش و به وی خیانت می‌کند.

در پایان رمان عبدالرحمن مجدداً سال‌ها به زندان می‌افتد و در پی وقوع این حادثه سامیه برای بار دوم در حق وی خیانت کرده، وی را ترک و به آمریکا سفر می‌کند؛ عبدالرحمن در زندان پس از شنیدن این خبر، با دلی سرشار از اندوه و غم می‌گوید: «مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود و لیکن من از یک سوراخ دوبار گزیده شدم» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۷۹). به این ترتیب رمان با پایانی غم‌انگیز به اتمام می‌رسد.

تأثیرپذیری سحر خلیفه از نظریه‌ی سیمون دوبوآر

سحر خلیفه رمان‌نویس معروف فلسطینی در نگارش آثار خویش توجه ویژه‌ای به نظریه‌ی فمینیستی - آگریستانسیالیستی سیمون دوبوآر داشته است. تأثیرپذیری این نویسنده‌ی فلسطینی از نظریه‌ی بوآر، در زبان و مضمون رمان «لم نعد جوارى لکم» کاملاً مشهود است؛ با توجه به اینکه خلیفه در رشته‌ی زبان انگلیسی تحصیل کرده و مدتی از زندگی خود را در کشورهای دیگر گذرانده است، آشنایی با نظریه‌ی فمینیسم فرانسوی و دیدگاه‌های سیمون دوبوآر امری طبیعی به نظر می‌رسد.

هرچند تلاش زنان در جهت کسب جایگاه اجتماعی برابر با مردان، ابتدا در کشورهای صنعتی اروپایی آغاز گردید و نام جنبش زنان را به خود گرفت، اما با فاصله کمی این نگرش در کشورهای اسلامی خاورمیانه نیز مطرح و به سایر عرصه‌ها از جمله ادبیات راه یافت؛ سحر خلیفه ادیب و نویسنده‌ی فلسطینی در قرن بیستم تحت تأثیر جنبش‌های فمینیستی غرب، قلم در دست گرفت و حیاتی‌ترین نیازهای زنان را در آثارش منعکس نمود که در ذیل با تکیه بر فاکتورهای مهم نقد ادبی و دیدگاه‌های ناقد و نظریه‌پرداز فمینیست فرانسوی سیمون دوبوآر به تبیین آنها پرداخته می‌شود.

زن و کنش‌پذیری

سیمون دوبوآر ناقد و نظریه‌پرداز فرانسوی در نظریه‌ی آگریستانسیالیسم خویش استدلال می‌کند که از دیرباز فرهنگ مردسالار جوامع بشری سبب گردیده، زنان همواره «دیگری» مردان به حساب آیند؛

بنابراین مردان کنش‌گرا و زنان کنش‌پذیر هستند و این کنش‌پذیری زنان در اجتماع منجر شده آنان با چهره‌هایی فرودست، ستم‌دیده و با صفاتی منفی و مردان با چهره‌هایی سلطه، مستبد و با صفاتی مثبت شناخته شوند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

در حقیقت نظریه‌ی سیمون دو بوآر مبتنی بر تحمیل فرهنگ و تمدن مردسالار بشری بر زنان است. قدر مسلم این امر سبب شده زن از اصل و وجود اصلی یا همان زنانگی‌اش به دور افتد و مطیع و همراه این فرهنگ گردد (محمدی، ۱۳۹۲: ۹۲).

با تامل و واکاوی در رمان «لم نعد جوارى لکم» به وضوح می‌توان اندیشه‌های سیمون دو بوآر را دریافت. زنان رمان خلیفه شخصیت‌هایی منفعل هستند و این انفعال نمایانگر کنش‌پذیری زنان در جوامع مردسالار عربی است که به اعتقاد سیمون دو بوآر فرهنگ برایشان به ارمغان آورده است. انفعال شخصیت‌های زن رمان خلیفه، علاوه بر اینکه در مضمون رمان مشهود است، در زبان خلیفه و گزینش واژه‌های او نیز به چشم می‌خورد، به عنوان مثال به عبارت‌های ذیل بنگرید:

«إيفيت إمراً محدودة الذكاء. محدودة الثقافة. عاطفية لدرجة الهوس. إنفعالية لدرجة التزق» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۰۵).

«أخذت تطلق ضحكات مكتومة متشنجة و هي تشد كفيها إلى صدرها و إنتبهت لحالها فجأة. فقالت معتذرة: يا إلهي لم تجعلون من التفاهات مشكلة» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۳۹).

«إعتقدت أن جوعك ناتج عن الجهل. فتعلمت و إعتقدت أنه ناتج عن جهل الناس بك. فاشتهرت و عادت فكرة الجوع تنخر جسمك و عقلك» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۷۱).

با دقت در نمونه‌های علامت‌گذاری شده در بالا مشخص می‌شود که انفعال و کنش‌پذیری یکی از بارزترین ویژگی‌های شخصیت‌های زن رمان «لم نعد جوارى لکم» است. صفت‌ها و افعال عربی که در وصف شخصیت‌های داستان بیان شده، غالباً اسم (صفت) مفعول و افعال مطاوعه (از باب افتعال و انفعال و تفاعل) هستند. این انفعال و کنش‌پذیری درونی نویسنده حتی به فضای داستان نیز سرایت می‌کند: چوب صیقل داده شده (الخشب المصقول) در ختان باریک (أشجار ممشوقة) فرهنگ ممنوع (ثقافة ممنوعة) میز گرد (منضدة مستديرة) بخار بالارونده (البخار المتصاعد) تکان خوردن شاخه‌ها (إهتر الفروع) ریختن قطرات باران (انطلق الرشاش) و... (خلیفه، ۱۹۷۴: ۵)

در واقع صفت‌های مفعولی بیانگر کنش‌پذیری شخصیت‌ها و صفت‌ها و افعال بابهای مطاوعه بیانگر انفعال آنها هستند؛ همان‌طور که می‌دانید «طبق دستور زبان عربی، فعل مجهول، از فعل متعدی ساخته می‌شود و بارزترین ویژگی افعال متعدی، کنشگر بودن آنها است به نحوی که فاعل و موصوف این باب، توانایی تعدی و تأثیر‌گذاری و کنشگری دارد و زمانی که این افعال به مجهول تبدیل شوند، کنشگر می‌شوند. این امر، در خصوص باب‌های تفاعل، افتعال و انفعال نیز صدق می‌کند و این باب‌ها حالت انفعالی یا بنا به دستور زبانی عربی حالت مطاوعه باب‌های تفاعل و مجرد ثلاثی است. بنابراین استفاده از صفت‌های مفعول و افعال مطاوعه نمایانگر حالت کنش‌پذیری شخصیت‌های زن در رمان مذکور است. اگر نگاهی به درونمایه‌ی داستان سحر خلیفه صورت گیرد معلوم می‌شود که غیر از زبان داستان در

مضامین و بن مایه‌های آن نیز تأثیر پذیری نویسنده از نظریه‌ی سیمون دوبوآر متجلی شده است. نویسنده در گزیده‌های زیر از رمان «لم نعد جواری لکم» از کنش‌پذیری زنان و جایگاه پست تر آنان نسبت به مردان در جوامع عربی سخن می‌راند:

«جرت العادة فی الشرق و حتی فی الغرب أيضا، أن تكون المرأة هی الضحیة» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۷۲). یعنی از دیرباز در کشورهای شرقی و غربی، قربانی بودن زنان نوعی عادت و سنت بوده است. و یاد در جایی دیگر چنین می‌گوید:

«لقد كتب علی المرأة أن تعيش محنطة فی هذه البلاد، هذا هو المطلوب من المرأة أن تكون هنا، مجرد أنثی محنطة» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۲).

یعنی به راستی در این کشورها بر زنان اینگونه واجب شده است که همچون مومیایی شده‌ای زندگی کنند؛ انتظار و توقعی که در اینجا از زنان دارند، این است که تنها مؤنث مومیایی شده‌ای باشند. سحر خلیفه در گزیده‌های بالا کنش‌پذیری زنان کشورش را ترسیم می‌نماید و فرهنگ مردسالار و عقب‌مانده‌ی حاکم بر جامعه‌ی خویش را دلیل اصلی چنین وضعیتی می‌داند، وی همچنین تحت تأثیر عقاید بوآر از زبان شخصیت‌های مرد رمان از دیدگاه‌های ناشایست موجود به زنان کشورش پرده بر می‌دارد:

«فی هذه البلاد تظل المرأة هی الأضعف و الرجل هو الأقوی و تظل العاقبة سطحیة بالنسبة للرجل بینما تكون وخیمة بالنسبة للمرأة» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۷۳).

یعنی در این کشورها همواره زنان موجوداتی ضعیف و مردان موجوداتی قوی هستند و همیشه معجزات برای مردان سطحی است؛ در حالیکه برای زنان وخیم خواهد بود. تحلیل گزیده‌های فوق نشان می‌دهد که زنان رمان سحر خلیفه شخصیت‌هایی کنش‌پذیر و منفعل هستند. نویسنده با به کار بردن صفاتی مانند: قربانی شده (الضحیة)، مومیایی شده (محنطة) و ضعیف‌تر (الأضعف) برای زنان، در صدد آن است که وضعیت پست‌تر و کنش‌پذیری بیشتر زنان کشورش را برای مخاطب ترسیم نماید.

نگاهی به زن در گذر تاریخ حاکی از آن است که زن پیش از عصر برنزی یا آهن دارای مکان و جایگاه والایی بود و هر در تمدن عرب هر شیء نفیس و ارزشمندی را به زن نسبت می‌دادند. با پرداختن مرد به صید و شکار از این دوران به بعد زمان سروری زن به سر آمد، چرا که سختی و دشواری عمل صید و نیاز آن به قدرت بدنی زیاد سبب مباحثات مرد و فخر فروشی و خرده‌گیری بر زن شد و زن به موجودی منفعل و کنش‌پذیر تبدیل شد (فیاض، ۱۹۹۲: ۴۸). از آن دوران تا کنون که حدود شش هزار سال به طول انجامیده است، زن همواره «موضوع» بوده است نه «ذات»، نقش او «مفعولی» است نه «فاعلی». قدر مسلم آنچه که اختیار زمان و مکان را از دست زن خارج نمود و برای او نقش‌های منفی و انفعالی تعریف نمود، فرهنگ بود و نه شرایط فیزیکی و ویژگی‌های روانی او. دوبوآر در عقاید فمینیستی خویش همین مسئله را مطرح نموده و سحر خلیفه با تأثیر پذیری از عقاید وی زنان رمانش را شخصیت‌های منفعل و کنش‌پذیر ترسیم نموده است و فرهنگ مردسالار جوامع عربی را عامل اصلی چنین وضعیتی می‌داند.

کنش‌پذیری حتی در لحن زنان رمان سحر خلیفه مشاهده می‌شود. لحن زنان در این رمان لحن عاطفی، بی‌قرار، ناآرام و همراه با نوعی استغاثه در کلام است که گفتار آنان را بی‌اهمیت جلوه می‌دهد و بر سلطه‌گری بیشتر مردان دامن می‌زند. در واقع به کار بردن اینگونه لحن‌ها بیانگر شخصیتی غیرفعال، کنش‌پذیر و وابسته است. در لحن این زنان نوعی استغاثه است که ناشی از معیارهایی است که جامعه برای آنان در نظر گرفته، معیارهایی که بر طبق آن زن خوب و آرمانی را زنی می‌داند که به طور حتم دارای چنین ویژگی‌هایی باشد. سهی، ایفیت، سامیه و نسرین در این رمان در بسیاری از موارد لحن عاطفی، بی‌قرار و ناآرامشان، گفتارشان را بی‌اهمیت جلوه می‌دهد:

«أخذت تصرخ باکیه: أنا تعبئة، أنا تعبئة، أريد أن أموت» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۸۶).

یعنی در حالیکه گریه می‌کرد، شروع به فریاد زدن کرد: من خسته‌ام، خسته‌ام، می‌خواهم بمیرم.

«هتفت بقلب متوجع: خذنی یارب، خذنی!» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۸۷).

یعنی با قلبی دردناک فریاد کشید: خدایا مرا بگیر، خدایا مرا بگیر.

لحن عاطفی و بی‌قرار زنانه در گزیده‌های بالا آنان را به مردان وابسته و بر سلطه‌گری بیشتر مردان در جوامع مردسالار دامن می‌زند، در حالیکه کلام قاطع مردان رمان حاکمیتشان را در سایر عرصه‌ها تثبیت و زنان را با افکارشان هم‌سو می‌سازد.

«دموع المرأة أكبر كذباً خلقتها الطبيعة، دموع التماسيح، دموع الثعالب، دموع إبليس نفسه!» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۹۹). یعنی اشکهای زن بزرگترین دروغی است که طبیعت آن را آفریده، اشک تمساح است، اشک روباه است، اشک خود شیطان است.

«إن المرأة إنسان ضعيف الإرادة، كاذب اللسان، سيء النية و إنها ثعبان غادر» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۹۹)

یعنی همانا زن موجودی سست اراده، دروغگو، بد نیت و مار مکاری است.

زن به عنوان جنس دوم

سیمون دو بوآر در کتابش مطرح می‌نماید که زن موجودی متعلق به جنس دوم و کمتر قلمداد می‌شود و این خصیصه توسط قانونگذاران، کاهنان، فیلسوفان، نویسندگان و دانشمندان مصرانه اشاعه داده می‌شود که جنس مرد همه چیز است و جنس زن فقط ضمیمه‌ای ناچیز (دوبوآر، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۰: ۱۰۱).

بوآر در کتاب خود به بخش‌های گوناگون دوران زندگی زنان، مانند آموزش، کودکی، جوانی، مادری و به حالت‌هایی چون عشق، خود فریفتگی و روسپی‌گری زنان می‌پردازد و سعی دارد نشان دهد که زن در این دوره‌ها و حالت‌ها، نقش جنس دوم بودن را در اثر واداشتن، ویژگی‌ها و زمینه‌های محیط می‌پذیرد و گرچه در اصل و طبیعت، خود انسان کاملی است که فرقی با مردان ندارد و سزاوار حقوق مساوی با آنان است (الرویلی البازغی، ۲۰۰۲: ۳۳۰).

سحر خلیفه تحت تأثیر عقاید بوآر در بسیاری از مقاطع رمان موضوع درجه دوم بودن زن را یک قضیه‌ی تمدنی و کهن و برخاسته از سالیان دور می‌شمارد. وی در گزیده‌ی زیر از زبان شخصیت سامیه

قضیه‌ی درجه دوم بودن زنان در جامعه‌ی فلسطین را موضوعی تاریخی و تمدنی می‌داند. او از زبان این شخصیت ابتدا وضعیّت (منفعل) خود را به مادر خویش تعمیم و این چنین آن را به گذشته‌ای نزدیک پیوند می‌دهد:

«عندما عدت للبيت عانقت أمی لأول مرة منذ سنوات طويلة و حملت هی فی وجهی بدهشة، عندما تأملتھا وجدتها لا أكثر من امرأة مسکينة، جار علیها الزمن و شقت یدیها آثار المعارك الیومیة و سخرت من نفسی فكیف كنت أطلب التفهم و التقدير من امرأة جاهلة، عاشت البؤس و عاصرت التخلف؟» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۲۲).

ترجمه: هنگامی که به خانه باز گشتم مادرم را پس از سال‌ها برای اولین بار در آغوش گرفتم، او با وحشت در چهره‌ام نگرست؛ هنگامی که اندکی در وی تأمل کردم او را جز زن مسکینی نیافتم که زمانه بر آن ستم روا داشته است؛ دستان مادرم بر اثر کارهای روزانه ترک برداشته بود، به خودم خندیدم، چگونه از زنی ناآگاه که با بدبختی زندگی کرده است و هم‌عصر با عقب‌ماندگی است؛ انتظار دارم که وضعیّت موجود را درک و در آن بیندیشد؟

«سهی» نیز که یکی از شخصیت‌های رمان است با بیان خاطرات گذشته‌ی خویش، پدر و رفتارهای وی را که در متن نمادی از سلطه و هیبت او است به تصویر می‌کشد و اینچنین تسلط پدر و درجه دوم بودن مادر را ترسیم می‌نماید:

«عندما كنت صغيرة كنت أظن أن حزنی سیتوقف حین یتوقف والدی عن ضرب أمی و عن سکر و توقف والدی عن ضرب أمی و عن السکر أيضا لأنه تاب، بل لأن الله أخذہ إلیه و أصبحنا وحدنا» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۰۹).

ترجمه: وقتی کودک بودم گمان می‌کردم هنگامی که پدرم از ضرب و شتم مادرم و شرابخواری‌اش دست بردارد؛ اندوهم پایان خواهد یافت؛ پدرم از ضرب و شتم مادرم و نوشیدن شراب دست برداشت؛ نه به این دلیل که وی توبه کرد؛ بلکه به این دلیل که وی در گذشت و ما تنها ماندیم. این عادی سازی ستم بر زنان و انفعال و کنش‌پذیری ناخودآگاه آنان در برابر آن که در چند قسمت رمان به چشم می‌خورد دلیلی بر فرهنگ شدن سلطه‌ی نظام پدر یا مردسالاری در جامعه است، جامعه‌ای که در آن زنان در فرایند تعامل اجتماعی یاد می‌گیرند ایدئولوژی مردسالار را درونی کنند، ایدئولوژی که در واقع یک پیش فرض خودآگاهانه و ناخودآگاهانه از برتری مردان در جامعه است (محمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۳).

خلیفه در مقاطع دیگر رمان نیز به فرهنگ مردسالار کنونی اشاره دارد و از زبان سامیه شخصیت اصلی رمان عنوان می‌کند که مردسالاری پدیده‌ای است که از روزگاران قدیم جریان داشته و تاکنون نیز ادامه دارد. سامیه در گزیده‌ی زیر با اشاره به رفتار خشن پدر از پدر سالاری حاکم بر فرهنگ کثورش پرده برمی‌دارد:

«فی یوم بعید، قبل خروجنا من فلسطین، کان والدی مزارعا فی بیارة بر تقال لأحد الأغنیاء، ابن صاحب البیارة لم یطق تفوقی علیہ فی سباق الرکض فأهانتی أمام بقیة الطلبة، فرددت علی الإهانة بأحسن منها؛ شتمنی

فلعن والدته، صفعنی فأردیته أرضا و عندما عدت فی المساء وجدت والدی فی انتظاری و فی یده خیزرائه کسرها علی أصلعی و کرهت والدی و فی یوم آخر کرهت إنسانا آخر فأخرو لم یبق واحد إلا کرهته و فی النهایه کرهت نفسی، کرهت العرب، کرهت الیهود، کرهت هیئة الأمم و العالم أجمع! (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۲۲) ترجمه: در گذشته‌ای دور، قبل از خروج ما از فلسطین، پدرم در باغ پرتقال برای یکی از ثروتمندان به کار زراعت مشغول بود؛ پسر صاحب باغ نتوانست برتری من در مسابقه‌ی دو را تحمل کند؛ پس در برابر بقیه دانش آموزان به من توهین کرد؛ پس به توهینش با بدتر از آن جواب دادم؛ مرا زد. پس پدرش را لعنت کردم. سیلی محکمی در گوشم زد؛ پس او را به زمین انداختم و هنگامیکه عصر به خانه باز گشتم؛ پدرم در حالیکه چوب خیزرانی در دست داشت. در انتظارم بود و آن را بر پهلوهایم شکست. از پدرم بیزار شدم و در روز دیگر از انسان دیگری بیزار شدم و انسانی نماند جز اینکه از آن بیزار شدم و در نهایت از خودم، از عرب، از یهود، از امت و از همه‌ی هستی بیزار شدم.

بنابراین نویسنده‌ی عرب در رمان خویش با چنین دیدگاه‌های تحقیرآمیزی به مخالفت برمی‌خیزد و همانند «سیمون دو بوآر معتقد است زنان و مردان در اصل انسان بودن با یکدیگر اتحاد و اشتراک دارند و اختلاف و افتراقشان تنها در امر عارضی یعنی جنسیت است؛ بنابراین، مرد در انسان بودن درجه و مزیتی بر زن ندارد و هر کمالی که مردم ممکن است بدان برسد، زن نیز می‌تواند به آن نایل آید» (یزدخواستی، ۱۳۸۴: ۱۹).

«لم تکن تؤمن بأن للرجل من الحق فی الحیاة أكثر مما للمراة» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۲۱).

ترجمه: ایمان ندارم که حق مردان در زندگی بیشتر از زنان باشد.

زنان رمان خلیفه شخصیتی درجه دوم هستند، آنان بدون اینکه تلاشی برای رهایی از وضعیتی موجود داشته باشند، تویخ می‌شوند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند و در برابر این رفتارهای ناعادلانه فرهنگ مردسالار عربی سر تواضع فرو می‌آورند. سحر خلیفه بانمایاندن رویدادهای تراژیک از این دست، قوانین جامعه‌ی مردسالار عرب را که در آن زن از حقوقی برابر با مرد برخوردار نیست، به چالش می‌کشد و پرده از رنج‌های تحمیل شده بر زنان مظلوم کشورش برمی‌دارد، زنانی که به اجبار در مقابل سنت‌های نادرست رایج در جامعه‌ی مردسالار عربی، سر تواضع فرو آورده و از این تبعیض جنسیتی رنج می‌برند.

زن و هنجارگریزی

بنابر تئوری سیمون دو بوآر این است که جامعه‌ی بشری از دیرباز جامعه‌ای مردسالار بوده است. بوآر، نظریه‌ی فمینیسم خود را با تأثیرپذیری از انگلیستانسیالیسم ژان پل سارتر^۱ پی‌ریزی نمود (محمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۱).

سیمون دو بوآر تحت تأثیر نظریه‌ی وجود و ماهیت سارتر بیان داشت که ماهیت کنونی زنان را فرهنگ و تمدنی کنونی برایشان به ارمغان آورده و این فرهنگ مردسالارانه است که باعث جایگاه کنونی زنان در جامعه شده است. وی معتقد بود که اصل و جوهر زنان بدین گونه نیست؛ لذا زنان باید این فرهنگ

۱. Jean Paul Sartre

و ماهیت مردسالار را بشکنند تا بتوانند به اصل و وجود زنانه خود برسند. این جمله معروف بوآر که «هیچ کس زن متولد نمی‌شود، بلکه زن می‌شود» بیانگر همین نظریه‌ی او است (عسگری، ۱۳۹۰: ۶۵-۸۰). بوآر عقیده دارد زنان باید تلاش کنند این ماهیت ساختگی را از بیخ و بن بشکنند تا به حقیقت خود که همان زنانگی است، دست یابند (محمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۲).

در اینجا نکته‌ای شایان ذکر است و آن این که سیمون دو بوآر در کتاب «جنس دوم» خویش که اولین تحقیق وسیع اجتماعی-فلسفی در خصوص اوضاع زنان در جامعه‌ی قرن بیستم به‌شمار می‌آید، وجود انسان را به‌طور آزاد در نظر می‌گیرد، چرا که مهمترین اصل اگرستانسیالیسم آزادی است و معنای آن این است که انسانها از موقعیتی که به آنها تحمیل شده فرار می‌کنند و مایلند موجودیتشان را خود تعریف کنند و در کمال آزادی، آن هویتی باشند که با حرکتی خود ساخته، خواسته‌اند. آنها نمی‌خواهند برده و تابع آن وضعیتی باشند که طبیعت و اجتماع برایشان تحمیل کرده است (کرامتی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۳۲). بنابراین نظریه‌ی سیمون دو بوآر مبتنی بر رهایی زنان از قید و بند فرهنگ مردسالارانه و دعوت به هنجارشکنی است. مضمون رمان «لم نعد جوارى لکم» نیز به خوبی گویای آن است که سحر خلیفه از این عقاید آزادی خواهانه‌ی بوآر تأثیر پذیرفته است.

مطالعات نشان می‌دهد که فرهنگ جامعه سحر خلیفه از زنان می‌خواسته که دست به ماجراجویی نزنند و وارد جامعه نگردند تا تمام ابداعات و اختراعات و دست آوردها آنان از آن مردان باشد (قاسم، بی تا: ۷۳). لذا سحر خلیفه همچون بوآر به این باور رسیده است که «زنان برای موفقیت و خودشکوفایی باید به شکستن و گذر از این فرهنگ دست بزنند» (دو بوآر، ترجمه صنعتی، ۱۳۸۰: ۱۱۸). او در تلاش برای شکستن این نظام مردسالارانه بر می‌آید. وی در برشی از داستان و از زبان شخصیت بنشار خطاب به زنان رمانش در این باره چنین می‌گوید:

«هذا ما يجب أن يحدث، أن تتور المرأة على الوضع، أن ترفضه، إن مجرد الشكوى لا يجدي شيئاً، يجب أن تتطلع المرأة إلى آفاق أوسع، إلى مجالات أكثر عمقا وإتساعاً، عليها أن ترتاد الأماكن والمحال العامة، أن تنزل إلى ميادين العمل، أن تشارك الرجل في كل مجالاته حتى السياسة منها» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۳). ترجمه: زن باید بر وضعیت موجود قیام و آن را رد کند. تنها شکوه و شکایت فایده‌ای ندارد. زن باید در افق‌های پهناورتر و در عرصه‌های عمیق‌تر و گسترده‌تر ظاهر شود. باید در مکان‌ها و محله‌های عمومی رفت و آمد و به عرصه‌ی کار و اشتغال وارد شود و با مردان در همه‌ی زمینه‌ها حتی سیاست مشارکت کند. از طرف دیگر دعوت سحر خلیفه برای شکستن معیارهای یک جامعه‌ی مردسالار به شکل بارزتر در گزیده‌ی زیر مشخص می‌شود:

«يجب أن تقرئي، يجب أن تطلعي على أجواء أخرى و أن تعرفي ما يدور في العالم، أن تعرفي أن المرأة إنسان، له الحق كل الحق في الحياة، كالرجل تماماً، لها الحق في أن تعمل و تكسب و تبني نفسها و من حولها و أن تمارس حقها في البناء و الإنتاج و أن تفكر و تبلور أفكارها في أفعال و أن تفعل ما يحلو لها، أي شيء يحلو لها تماماً كالرجل» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۵۹).

ترجمه: باید مطالعه کنی، باید با عرصه‌های دیگر آشنا شوی و بدانی در دنیا چه می‌گذرد. بدانی که زن

انسان است و همانند مردان در زندگی از حق و حقوقی برخوردار است. زن حق دارد کار کند، پس انداز کند و خودش و آنچه اطرافش است را بسازد و وظیفه‌اش را در ساخت و تولید کشورش ادا کند؛ بیندیشد و در کارها افکارش را آنگونه که دوست دارد متبلور سازد. آنگونه که دوست دارد، درست مثل مردان. تحلیل درونمایه‌ی رمان «لم نعد جوارى لکم» نمایانگر این است که سحر خلیفه در جای جای رمانش نظام مردسالاری جوامع عربی را به تصویر می‌کشد و آن را نوعی توهین به زن می‌پندارد؛ چرا که چنین نظامی زن را محدود و محصور می‌گرداند و آزادی را از وی سلب می‌سازد.

ایفیت در رمان «لم نعد جوارى لکم» شخصیتی ترسیم شده که در مقابل تمامی خواسته‌های همسرش ایستادگی می‌کند؛ گویا این زن به دنبال بازگرداندن آزادی از دست داده‌ی خویش است. گزیده‌ی زیر ایستادگی این شخصیت در برابر خواسته‌های همسرش را نمایان می‌سازد:

«ستعینى النفود قبل خروجک من المنزل أنت ترید فرض سلطتک علی أكثر مما تفعل؟ أنا أعرِف ماذا تقصد، تقصد أن تبینى عالمة علیک و أن تشعرنى بأنى أتکل علیک فى کل صغيرة و کبيرة، منذ الآن فصاعدا لا أرید منك أى شیء، لا تحضر لى أى شیء بیدک، فأنا سأتولى عمليّة الشراء بنفسى!» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۸۸).

ترجمه: قبل از خارج شدن از خانه به من پول خواهی داد؛ تو می‌خواهی قدرتت را بیشتر از این بر من تحمیل کنی؛ من قصد تو را خوب می‌دانم؛ تو می‌خواهی من و بالی بر گردنت باشم و احساس می‌کنی در کوچک و بزرگ امور بر تو تکیه خواهم کرد. از الان به بعد از تو هیچ چیز نمی‌خواهم، خودت هیچ چیز برایم آماده نکن، من خودم عمل خرید را بر عهده می‌گیرم. ایفیت در جای دیگر معترضانه می‌گوید:

«یریدون منّا أن نکون خدما فى ثياب سیدات مجتمع؟! لم یکن ینقصنى إلا الجلوس فى المطبخ طيلة النهار، لأرغب خدیجه و هی تطبخ، ثم أعصب رأسى و أدور على قطع الأثاث ألمعها و أدعکها، لا یسیدی فأنا لست بلهاء تریدنى أن أبدا ضعيفة الشخصية و معقدة و غیر مسؤلة منذ الآن سأبدأ بنهج جدید. أنا حرة و سأفعل ما أشاء» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۸۸).

ترجمه: از ما می‌خواهند که در لباس زنان جامعه، خدمتگزارانی باشیم؟ همینم مانده که در طول روز در آشپزخانه بنشینم و خدیجه را در حالیکه غذا می‌پزد، نگاه کنم؛ سپس به سرم دستمالی ببندم و به سراغ اسباب و اثاثیه خانه بروم. آن‌ها را برق بیندازم و پاک کنم. من آزادم و هر کاری بخواهم انجام می‌دهم. ایفیت در این داستان زنی بسیار عصبی است که تن به هیچیک از خواسته‌های جامعه‌ی مردسالار نمی‌دهد؛ لذا زندگی را به کام همسر تلخ ساخته، او در برابر خواسته‌های همسر می‌ایستد و با وی به مخالفت بر می‌خیزد؛ گویا او از حقوق خویش آگاهی یافته و بر گفتن «نه» توانا شده، زیرا «همین که زن بر گفتن «نه» توانا شود، پایه‌های نظام مردسالار و مشروعیت آن می‌لرزد» (شرابی، ۱۹۸۷: ۹).

تحقیقات حاکی از این است که «به رغم وجود آزادی طلبی در اگزیستانسالیسم، تعداد اندکی از انسان‌ها این کار را انجام می‌دهند و عموم آنها به سادگی می‌خواهند همان باشند که هستند. اگزیستانسالیست‌ها معتقدند فعالیت‌های مردانه بر نیروهای مبهم زندگی غلبه کرده و طبیعت و زن را به خدمت خود در آورده

است. از طرف دیگر نه تنها مردان و فرهنگ جامعه در پذیرش تحقیر زنان مؤثرند؛ بلکه خود زنان نیز به آن تن می‌دهند و با جان و دل آن را می‌پذیرند» (دوبوار، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۰: ۷۱۱). بنابراین آنان تحولی اساسی در ساختار جامعه و در نگرش زنان برای رسیدن به خودآگاهی اصیل و فاعلیت درونی را امری لازم می‌دانند. سحر خلیفه از این اصل تأثیر پذیرفته و شخصیت سهی در رمانش رازنی آزاد طلب ترسیم نموده است.

سهی دختری است آگاه، که آزادانه حضوری پر شور در سایر عرصه‌ها دارد به صورتی که هیچ چیز و هیچکس قادر نیست بر آزادی وی تأثیر بگذارد، او در تمامی امور حتی در ازدواج خود را آزاد می‌داند: «أنا فی حبی حر و لست عبدا، أختار و أحاول اختیار الأحسن و المناسب و إذا لم أجد حبی حسنا و لا مناسبا أتحرق منه و لا أستمر فیه» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۷۲).

ترجمه: من در عشقم آزادم و برده نیستم، خودم انتخاب می‌کنم و می‌کوشم بهترین را برگزینم و چنانچه عشقم را نیکو و مناسب خویش نیافتم خودم را از آن آزاد می‌کنم و آن را به فراموشی می‌سپارم. سهی در رمان خلیفه دختری بیست و شش ساله است که تن به ازدواج نمی‌دهد. گزیده‌ی زیر از رمان این امر را به تصویر می‌کشد:

«أمی ما زالت ترتدی الزی القروی، أنجبت من الأطفال عشرة و تزوجت و هی الثانیة عشرة، لها ابنه مثلی تحمل شهادة جامعیة، بلغت السادسة و العشرین و لما تزوج بعد، إن تزوجت فلن یکون زوجها إلا رجلا یناسبها سنا و قلبا و قالبا» (خلیفه، ۱۹۷۴: ۱۴).

ترجمه: مادرم همیشه لباس روستایی می‌پوشید و ده بچه به دنیا آورد، ازدواج کرد در حالیکه سیزده ساله بود، او دختری به مانند من دارد که سنش از بیست و شش سال گذشته و هنوز ازدواج نکرده و چنانچه ازدواج کند، همسرش فقط مردی خواهد بود که از نظر سن احساسات و ظاهر مناسب او باشد.

ازدواج نکردن سهی تعجب بسیاری از شخصیت‌های رمان را برمی‌انگیزاند، چرا که در «جوامع مردسالار و سنتی ازدواج یگانه وسیله‌ای است که زنان به واسطه‌ی آن بتوانند جزو اجتماع شوند و اگر آن‌ها روی دست بمانند از نظر اجتماعی تحقیر شده‌اند» (دوبوار، ترجمه صنعوی، ۱۳۸۰: ۲۳۲).

سحر خلیفه در ترسیم شخصیت‌های رمانش از عقاید سیمون دوبوآر تأثیر پذیرفته است؛ چرا که بوآر، ازدواج را نهادی می‌داند که انقیاد مستمر زنان را به لحاظ اقتصادی، اجتماعی، مالی، حقوقی و... استمرار می‌بخشد (کرامتی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۳۲).

نتیجه‌گیری

سحر خلیفه در درونمایه و زبان رمان «لم نعد جوارى لکم» از نظریه‌ی فمینیستی -اگزستانسالیستی سیمون دوبوآر ناقد و نظریه‌پرداز فمینیستی تأثیر پذیرفته است؛ وی تحت تأثیر عقاید بوآر زبانی کنش‌پذیر ترسیم نموده است که لحن بی‌قرار و عاطفی‌اشان بر کنش‌پذیری و فرودستی بیشتر آنان دامن می‌زند. از طرفی کنش‌پذیری و انفعال شخصیت‌های زن در زبان رمان سحر خلیفه به چشم می‌خورد، صفت‌ها و افعال عربی که در وصف شخصیت‌های داستان بیان شده، غالباً اسم (صفت) مفعول و افعال مطاوعه (از باب

افعال و انفعال و تفعل) هستند و بر گزیدن این واژه‌های بیانگر کنش‌پذیری و انفعال شخصیت‌های زن رمان نویسنده است.

در رمان سحر خلیفه با زنان فرودستی مواجهیم که فرهنگ جامعه‌ی مردسالار را در خود درونی ساخته‌اند و در برابر رفتارهای تحقیرآمیز جوامع مردسالار سکوت می‌کنند. نویسنده در این رمان تحت تأثیر نظریه‌ی فمینیستی - انگلیستانسیالیستی بوآر به جنس دوم تلقی شدن زنان در کشورش اشاره و از رنج‌ها و مشکلات تحمیل شده بر زنان در جوامع سنتی پرده برداشته است. وی در رمانش بیش از هر چیز خواستار تغییر نوع نگاه جامعه نسبت به زن و از بین بردن تبعیضات نهادینه شده در آن‌ها است، لذا وی علاوه بر آنکه قوانین ناعادلانه‌ی موجود در کشورش را در آثارش منعکس می‌کند، زنان را به شکستن و از بین بردن چنین قانونی تحریک می‌کند. در رمان وی زنانی سنت شکن مشاهده می‌شود که با جسارت در برابر خواسته‌های همسرانشان ایستادگی می‌کنند. سحر خلیفه تحت تأثیر عقاید بوآر در زبان داستانش نیز به هنجارگریزی دست زده و زبانی مردانه را برگزیده است. وی در زبان داستانش بیشتر از فعل استفاده نموده و برای شخصیت‌های زن از ضمیر متکلم استفاده کرده و استعاره و کنایاتی برای آنان به کار برده است که بیانگر تغییر جایگاه اجتماعی و جابجایی نقش زنان در موازنه قدرت است.

منابع

- ابویسانی، حسین، کاری، فاطمه (۱۳۹۱). تحلیل رمان «زینب» بر اساس نقد فمینیستی، پژوهشنامه نقد ادب عربی، شماره ۴ (۶/۶۲)، ص ۷-۲۸.
- أسطه، عادل (۱۹۹۸). قضایا و ظواهر نقدیة فی الروایة الفلستانیة، فلسطین: مؤسسة الأسوار.
- الرویلی البازغی، سعد (۲۰۰۲). دلیل الناقد الادبی، المغرب: دار البیضاء، الطبعة الثالثة،
- القاسم، نبیه (۲۰۰۳). رؤیة لسحر خلیفه التي تجاهلها النقاد، بیروت: مؤسسه الدراسات الفلستانیة.
- برسلر، چارلز. در آمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، ترجمه‌ی مصطفی عابدینی فرد (۱۳۸۶). تهران: نشر نیلوفر.
- حسینی، مریم، جهان بهش، فرانک (۱۳۸۹). سیمای زن در رمان‌های برگزیده‌ی محمد محمد علی با تاکید بر نقد ادبی فمینیستی، مجله زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، سال اول، شماره ۳، ص ۹۸-۷۹.
- خلیفه، سحر (۱۹۷۴). لم نعد جوارى لکم، بیروت: دار الآداب.
- دراج، فیصل (۲۰۰۴). أفق التحولات فی الروایة العربیة، بیروت: المرکز الثقافی العربی.
- دوبوآر، سیمون. جنس دوم، ترجمه‌ی قاسم صنعوی (۱۳۸۰). تهران: توس.
- راغب، نبیل (۲۰۰۳). موسوعه النظریات الأدبیة، الشرکه المصریة للنشر - لونیجان، بیروت، لبنان.
- روزبه، محمدرضا، طالبی، مریم (۱۳۸۹). نقد فمینیستی مجموعه داستان‌های شیوا ارسطویی، دوفصلنامه تخصصی علوم ادبی، ص ۱۲۳-۸۹.
- زیبایی نژاد، محمدرضا (۱۳۸۲). در آمدی بر فمینیسم، ترجمه، تحلیل و نقد مجموعه دایره المعارف روتلیج، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، چاپ اول.

- زیدان، جوزیف (۱۹۹۹). مصادر الادب النسائي العالم العربي في الحديث، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- شرابی، هشام (۱۹۸۷). البنية البطريكية (بحث في المجتمع العربي المعاصر)، بيروت: دار الطليعة (ط ۱).
- عسگری، محمد صالح شریف (۱۳۹۰). مفهوم الوطن وتجلیات الوطنية والوحدة عند سحر خلیفه من خلال ثنائيتها: الصبار و عباد الشمس، مجلة بحوث في اللغة العربية و آدابها بجامعة اصفهان، العدد: ۴.
- فیاض، نبیل (۱۹۹۲). حوارات في قضايا المرأة و التراث و الحرّية، دمشق. دار اسامة.
- قاسم، امین (بی تا). الاعمال الكاملة، تحقیق محمد عماره، مصر: دار الشرق.
- کرامتی، معصومه و همکاران (۱۳۹۰). تبیین ملاحظات جنسی و جنسیتی در ارزش شناسی فمینیسم. مجله مطالعات راهبردی زنان. سال سیزدهم. شماره: ۵۲.
- محمدی، اویس و همکاران (۱۳۹۲). نقد فمینیستی داستان کوتاه - مردی در کوچه - از کتاب - چشمانت سر نوشت من اند - از غاده السمان. مجله زبان و ادبیات عربی. شماره ۸.
- مرادخانی، صفیه، طالبی، مریم (۱۳۸۹). نقد فمینیستی مجموعه داستان «دختر خاله و نگوک» اثر فریده خرمی، مجله زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، سال اول، شماره ۴، ص ۲۴-۵.
- میرزایی، فرامرز و همکاران (۲۰۱۱). الخصائص السردية و جمالياتها في الرواية «الصبار» لسحر خلیفه، مجلة جامعة ابن رشد فی هولندا، العدد الثاني، أبريل نيسان.
- وبستر، راجر. پیش درآمدی بر مطالعه‌ی نظریه‌ی ادبی؛ مترجم: الهه دهنوی (۱۳۸۲). چاپ اول؛ تهران: نشر روزنگار.
- یزدخواستی، بهجت (۱۳۸۴). مروری بر افکار سیمون دوبوآر. مجله مطالعات راهبردی زنان. سال هشتم. شماره: ۲۹.

Feministic Review of "Lam Noad Javari Lakom" Novel Based on Simon De Boar Existentialist Feminism Notions

* R. Siadinejad

** Z. Mortezaei

Abstract

Feminism criticism is one of the literal critiques which investigate and study the relations between literal texts and feminism ideas and shows how close is the women given image to their real image. Sahar Khalife, contemporary Palestine author that was so influenced by feminist ideologues, imposed her feministic ideas to "Lam Noad Javari Lakom", (We Will Not Be Back Next to You) novel. The peak of such impression was adapted from Simon De Boar, the French famous critic and ideologist. Sahar Khalife established the characters of her novel based on the effects of De Boar feministic point of view on society culture and exploiting social attitude. The current study reviewed the mentioned novel via a descriptive-analytic method concerning De Boar feministic point of view. The results demonstrated that the author occasionally represented her novel women characters as passive, dominated, surrender, enthusiastic, timid and traditionalist. She sometimes introduced the women as anti traditions and.. as a result of De Boar liberal feministic point of view as well.

Keywords: Sahar Khalife, feminism criticism, Simon De Boar, existentialist

* Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran(saijadi57@gmail.com)

** M. A Graduated, Department of Arabic Language and Literature, Iilam University, Iilam, Iran(z.m682013@gmail.com)